

بحران تغییرات ادواری در راهبردهای نوسازی در ایران (آسیب‌شناسی استراتژی‌های نوسازی در ایران دوره قاجاریه، از آغاز تا عصر ناصری)

* قباد منصوربخت

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

ظهور و انتشار تمدن جدید غرب به غلبه آن بر سایر تمدن‌های بشری منجر شد و در نتیجه تمدن‌های مزبور در معرض نوسازی اجباری قرار گرفتند. اما اقدامات عملی مربوط به نوسازی، جنبه بیرونی و آشکار آن را نمایش می‌دهد. جنبه بنیادین و اصلی نوسازی به نحوه تفکر و تلقی از نوسازی مربوط می‌شود. تفکر و تلقی از نوسازی وجود و مراتب گوناگون دارد. راهبرد یا استراتژی نوسازی از وجوه فکری مهم نوسازی به‌شمار می‌آید؛ زیرا از سویی هدف و غایت و از سوی دیگر روش تحقق نوسازی را تعیین می‌بخشد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که از آغاز سلسله قاجاریه تا ظهور مشروطیت، راهبردهای نوسازی مختلفی در درون حاکمیت قاجارها ظهور کرد و صرف نظر از ماهیت آن‌ها، هیچ یک به پارادایم غالب و راهنما در جامعه ایران تبدیل نشدند و در نهایت نحوه تلقی و فهم از نوسازی و استراتژی مناسب آن به امری بحرانی و بحران‌زا مبدل شد.

کلیدواژه‌ها: نوسازی، بحران نوسازی، تمدن جدید، راهبرد نوسازی، استراتژی نوسازی، عباس میرزا، قائم مقام فراهانی.

Crisis of Periodical Changes in the Modernization Strategies in Iran

Ghobad Mansoorbakht, Ph.D.

Assistant Professor, Department of History
Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University

Abstract

The appearance and development of western modern civilization resulted in its dominance on all the other human civilizations, so it caused a kind of imposition of modernization on all the mentioned civilizations, although any kind of practical measurement regarding modernization represents only its outward aspects. The main and basic aspect of modernization refers to the method of thought and the receiving of modernization concepts and receptions related to it includes some different aspects. The strategy of modernization is the main aspect of its thought. Thus, it clarifies both the result, aim and the way of reaching modernization. The findings of this research claim that there were different strategies of modernization from Qajar era to the appearance of constitutionalism, none of them, except their essence, convert to a conquering and directing paradigm in Iranian society. Finally the method of reception and the related strategy turned to a kind of crisis of affairs.

Keywords: Modernization, crisis of Modernization, Modern civilization, strategy of Modernization, Abbas Mirza, Ghaem Magham- e-Farahani.

* دکترای تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی، استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مدخل

بی‌تردید مقوله نوسازی در بیشتر ممالک شرقی از جمله ایران امری بحرانی به‌شمار می‌آید؛ زیرا از سویی مقوله نوسازی خود در بحران است و از سوی دیگر فرایند نوسازی امری بحران‌زاست. خروج از بحران نوسازی و مهار بحران‌زایی آن برخلاف تصور رایج نه تنها سهل الوصول و سریع‌الوصول نیست، بلکه عدم تحقق آن در زمانی بیش از دو قرن، حکایت از پیچیدگی فراوان آن دارد.

تلقی حسی ناشی از مقایسه ظواهر جوامع شرقی و غربی، اصلی‌ترین دلیل ساده‌انگاری از نوسازی و تقلیل آن به مفهوم «داشتن» است. مواجهه شرق و غرب در دوره جدید یعنی پس از رنسانس، از حیث ظاهر و باطن، مواجهه داشتن و نداشتن بوده و هست. داشتن و نداشتنی که در ظاهر به مجموعه‌ای از ابزارها و وسایل متعلق به عرصه‌های مختلف زیست بشری و قدرت مادی ناشی از آن‌ها مربوط می‌شد و در باطن به قدرت تفکر جدید غربی و نتایج ناشی از آن وابسته بود.

به‌طور طبیعی در آغاز مواجهه شرق و غرب، توجه به جنبه‌های ظاهری مسأله، یعنی ابزارها و وسایل مادی قدرت اجتناب‌ناپذیر بود. ساده‌ترین راه‌حل این مسأله و معضل بزرگ، یعنی قدرت استیلای تمدن جدید غرب، دستیابی به ابزار و وسایل مزبور و بهره‌برداری از آن‌ها بود. این راه‌حل، راه‌حل خلق‌الساعه نبود. تجارب تاریخی مؤید این راه‌حل بودند. در ادوار تاریخی پیشین، وقتی جوامع مختلف با یکدیگر مواجه می‌شدند، برتری ابزار و وسایل اعم از جنگی و یا کاری، زمان زیادی در انحصار یک جامعه باقی نمی‌ماند؛ زیرا سایر جوامع قادر بودند به سرعت به ابزار و وسایل مورد نیاز دست یابند و با این دستیابی مشکل و معضل حل و فصل می‌شد. این امر به آن دلیل صورت می‌گرفت که عنصر یا وجه منتشر تمدنی و فرهنگی فاقد قدرت تحمیل و نسخ بود و لاجرم به راحتی قابل دفع و حذف و یا هضم و جذب بود. از این‌جا بود که قواعد و اصول و ارزش‌های اخلاقی، معیار اساسی جذب و حذف را تشکیل می‌دادند. این وضعیت به معنای طبیعی و عادی بودن انتشار عناصر تمدنی و وجوه فرهنگی از یک جامعه به جامعه دیگر و متقابلاً اقدام به جذب و حذف براساس معیارهای اخلاقی از سوی جامعه دیگر است. بر این اساس الگویی تاریخی از رفتار به‌وجود آمده است که ورود عناصر تمدنی و وجوه فرهنگی بیگانه را از مقوله امور عادی و روزمره تلقی و راه‌حل را در تدابیر حسی و چاره‌جویی‌های روزمره جست و جو می‌کند.

این نحو نگرش و تلقی اگر در ادوار و اعصار کهن قادر به حل مسأله بود، در روزگار جدید قادر به حل اساسی و بنیادین مسأله نبوده است و نیست؛ چرا که یکسان‌انگاری و همسان‌انگاری، تمدن جدید غرب با سایر تمدن‌های بشری در ادوار و اعصار مختلف تاریخی، چیزی جز تداوم عادات معرفتی و علمی نیست. عاداتی که تنها در شرایط یکسان و همسان قادر به حل مسأله و ناگزیر ناهمسانی و تفاوت بنیادین و اساسی تمدن و فرهنگ جدید را نه تنها مورد غفلت قرار می‌دهند، بلکه اساساً قادر به درک آن نیستند.

اساس این غفلت و همسان و یکسان‌انگاری از آن‌جا ناشی می‌شود که تفاوت و اختلاف فرهنگ جدید با سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها درجه‌ای و مرتبه‌ای انگاشته می‌شود.

تا قبل از ظهور فرهنگ و تمدن مدرن، تفاوت فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری، در درجه و مرتبه بود. اگر در کلی‌ترین تعریف فرهنگ و تمدن را اکتسابات و دستاوردهای معنوی و مادی بشر در جهت رفع نیازهای انسانی بدانیم؛ تا قبل از ظهور فرهنگ و تمدن جدید فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری از مبانی و اصول نظری و عملی هم‌جنس و همانندی برخوردار بودند؛ اما از لحاظ فروع و نتایج حاصل از اصول و مبانی با یکدیگر متفاوت بودند. همین امر زمینه‌ساز اصلی انتشار و انتقال وجوه فرهنگی و عناصر تمدنی از یک جامعه به جامعه دیگر محسوب می‌شد.

در حقیقت فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری از طریق انتقال و انتشار به رفع نواقص و تکمیل یکدیگر می‌پرداختند. طبیعتاً چنین بستری از واقعیت، دانش و بینش متناسب با خویش، یعنی یکسان‌انگاری از فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و وجوه و عناصر آن‌ها را در پی داشت.

اما فرهنگ و تمدن مدرن غرب در تاریخ بشری وضع بی‌سابقه‌ای دارد و مبانی و اصول و فروع آن از اساس و بنیان با سایر فرهنگ‌های بشری متفاوت است. غفلت ناشی از عادات فکری مبتنی بر یکسان و همسان‌انگاری از ذات و ماهیت تمدن جدید، مقوله نوسازی را تا حد مسایل و امور روزمره تقلیل داده است؛ و در نتیجه با فرصت‌سوزی تاریخی و اتلاف منابع بی‌بدیل مادی و معنوی، لطمه‌های جبران‌ناپذیری بر ثروت مادی و معنوی جامعه وارد آورده است.

بنابراین توجه به تفاوت اساسی و بنیادین شرایط جدید با شرایط کهن، شرط نخست حل مسایل نوظهور در تاریخ معاصر و امکان بازشناسی و نقادی نحوه و چگونگی ورود ایران به عرصه نوسازی است. این توجه و درک به صورت دفعی و آنی ممکن نبوده است. بلکه با

توجه به مسایل پیش آمده و ناتوانی تجارب و راه‌حل‌های موجود مبتنی بر یکسان و همسان انگاری در حل مسئله و معضل مواجهه با تمدن جدید، زمینه لازم در ظهور مقدمات پرسش از علل و دلایل ناکامی در حل مسأله نوسازی، امکان پرسش از ماهیت تمدن جدید و تفاوت آن با تمدن قدیم فرصت بروز می‌یافت.

این زمینه، از قدرت عناصر تمدن جدید در نسخ عناصر تمدن کهن و تحمیل خویش نشأت می‌گیرد.

برخلاف ادوار و اعصار کهن که امکان دفع و حذف وجوه و عناصر منتشر بیگانه وجود داشت، تمدن جدید به علت برخورداری از قدرت برتر و بلا منازع، عناصر خویش را بر جوامع دیگر تحمیل و اجباراً آنان را در مسیر و طریق نوسازی وارد ساخت؛ و به تبع آن شرق اجباراً به نوسازی تن در داد. از این پس مسأله، خواستن یا نخواستن نوسازی نبود، بلکه مسأله چگونگی تن در دادن به نوسازی یا رفتار و اقدام نوسازانه بود. اقدام نوسازانه در اصل از موضع انفعال و واکنش آغاز شد. بر این اساس این مواجهه در چهار حوزه رخ داد:

نخست، حوزه سیاست: در این حوزه حاکمیت قاجار با صورت نظامی و تسلیحاتی تمدن جدید مواجه شد و پس از شکست در برابر ارتش‌های مدرن اروپایی، راه نوسازی را در پیش گرفت.

دوم، حوزه اقتصاد: ورود کالاهای غربی و ترویج مصرف کالاهای بی‌سابقه در تمدن ایرانی از سویی نوسازی اجباری اقتصاد را به صورت معکوس یعنی از آخرین حلقه زنجیره تولید (مصرف) در پی آورد و از سوی دیگر به شکست تولیدکنندگان داخلی منجر شد.

سوم، حوزه اجتماع: با ورود عناصر تمدنی جدید غرب، صورت اجتماع ایران در معرض دگرگونی قرار گرفت. این دگرگونی آغازگر دوگانگی در جامعه ایران به‌شمار می‌آید. با نهادینه شدن تغییرات، دوگانگی ساختاری در ایران نهادینه شد. معنای این دوگانگی از سویی تقلید از سنت و از سوی دیگر تقلید از مدرنیسم است.

چهارمین حوزه، حوزه فرهنگ: حوزه فرهنگ از چندحیث با مدرنیسم مواجه شد: نخست از حیث عملی یا ارزشی که با ارزش‌های مدرن مواجه شد، دوم اندیشه‌هایی که در فرهنگ ایران بی‌سابقه بودند و در جهت تفسیر و ترویج مدرنیسم به ظهور آمدند. بنابراین، این چهار حوزه را از حیث جنس و ماهیت می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد: نخست حوزه سیاست و اقتصاد و اجتماع و دوم حوزه فرهنگ.

وجه اشتراک حوزه کلی نخست، مواجهه حسی با تمدن مدرن و درک حسی مشکل و معضل فن‌آوری و توسل به تدبیر و چاره‌اندیشی حسی است. تلاش آنی و فوری در حل مسایل اجتماعی کوچک و بزرگ، مادامی که در چهارچوب پارادایم‌های (سرمشق‌ها) موجود ظهور کند، نوعی تدبیر و چاره‌جویی حسی است. به عبارت دقیق‌تر، این حوزه کلی، حوزه عمل صرف و فارغ از اندیشه نیست. بلکه ماهیت این اندیشه حسی صرف است و در چهارچوب اکنون و رفع مشکل به امور می‌نگرد و لاجرم قادر نیست به اساس امور و ربط شرایط جدید و نسبت آن با بنیان‌های فرهنگی و تمدنی حاکم بر جامعه بیاندهد. اما حوزه فرهنگ علاوه بر مواجهه حسی و آنی با مسایل و معضلات پیش آمده ناشی از انتشار تمدن و فرهنگ بیگانه، ناگزیر از تفکر و تأمل عقلانی در ماهیت فرهنگ و تمدن منتشر و نسبت آن با تمدن و فرهنگ قدیم است. شناخت این نسبت؛ زمینه‌ساز ظهور تفکر جدید و راه‌گشای حل مسئله تمدن و فرهنگ مدرن است. به این ترتیب، سه حوزه سیاست و اقتصاد و اجتماع بیانگر چگونگی جریان نوسازی در تاریخ معاصر ایران به‌شمار می‌آیند و می‌باید از حیث تدبیر و عمل مورد مطالعه قرار گیرند؛ اما حوزه اخیر، یعنی فرهنگ و به تعبیر دقیق‌تر، تفکر را باید به صورت مجزا مورد بررسی و تحقیق قرار داد.

اما تفکر مدرن در خلأ تحقق نمی‌یابد. تفکر مدرن از مجرا و مسیر تدبیر و اقدام عملی متحقق می‌شود. آشکار شدن محدودیت‌ها و ناتوانایی‌های تدبیر، راه به سوی تقدیر می‌گشاید. تقدیری که بر پایه صورتی از تفکر عقلانی و بنیادین بنا می‌شود.

بنابراین عدم کفایت برخورد و تدبیر حسی به معنای بی‌اعتباری و علی‌السویه بودن صور مختلف ادراک و تدبیر حسی نیست. تدبیر و ادراک حسی از تمدن و فرهنگ مدرن بر پایه معیارها و ضوابطی نظیر صدق، کذب، واقعیت، توهم و همچنین از جهات اخلاقی و ارزشی قابل تحقیق و بررسی‌اند؛ و به همین دلیل نیز با ظهور تفکر عقلانی نسبت مستقیم دارند. تدبیر صحیح و مناسب سرانجام با وقوف به نواقص و کاستی‌های خویش به پرسش و تفکر بنیادین و اساسی روی خواهد آورد؛ و تدبیر غلط خود محور و مبتنی بر تقلید همواره از مواجهه با عقل و پرسش عقلانی گریزان خواهد بود.

بنابراین یکی انگاشتن تدبیر و تفکر بنیادین از حیث معرفت‌شناسی، خطایی اساسی و تعیین کننده است و محصولی جز افتادن به بیراهه نخواهد داشت. اما تفکیک این دو نیز به

معنای عدم ارتباط و نسبت نیست. تدبیر حسی مناسب و سنجیده در حل مسأله نوسازی، مقدمه تفکر عقلانی جدید است.

طرح مسأله

مواجهه و مقابله ایران با روسیه در مرزهای شمال غربی در آغاز قرن نوزدهم و مواجهه با انگلستان (کمپانی هند شرقی) در جنوب؛ با شکست سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران پایان یافت و ایران به اجبار وارد مدار نوسازی شد. حاکمیت قاجار کدام راهبرد یا رهیافت را در نوسازی مورد توجه قرار داد؟

فرضیه

فرض این مقاله بر این است که حاکمیت قاجار برخلاف شکست سیاسی، نظامی و اقتصادی از دول مدرن اروپایی و تن در دادن ناخواسته به نوسازی، قادر به فهم و درک درستی از نوسازی و غلبه تمدن مدرن غربی نبود و موضوع را صرفاً در چهارچوب قدرت و قدرت سیاسی - نظامی دول اروپایی ارزیابی می کرد و می پنداشت که همچنان تداوم شرایط کهن ممکن است و تنها حسب ضرورت می باید با خرید برخی کالاها و مصنوعات اروپایی از جمله سلاح های جدید و برقراری موازنه میان دول اروپایی به حل مسأله پرداخت. در این شرایط، بخشی از دیوان سالاری عصر قاجار با درک ضرورت نوسازی، رهبری سیاسی نوسازی را برعهده گرفت. اما صرف نظر از علل و دلایل عدم توفیق، جریان فکری فراگیری که منجر به ظهور راهبرد معقول و مطلوبی جهت هدایت سیاسی فرآیند نوسازی در ایران باشد، به وجود نیامد.

از آغاز مواجهه ایران با صورت نظامی تمدن جدید تا ظهور نهضت مشروطه، سه جریان عمده نوسازی در ایران به وجود آمد که رهبری این سه جریان را به ترتیب: عباس میرزا، میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار برعهده داشتند. هدف این مقاله بررسی تغییر در راهبردهای نوسازی این سه جریان است.

عباس میرزا و راهبرد نوسازی - این نکته شایان ذکر است که آنچه از حیث نوسازی، اصلاحات و... به عباس میرزا نسبت داده می شود، در اصل محصول فکر و نظر میرزاعیسی قائم مقام وزیر و پیشکار وی است؛ زیرا عباس میرزا در سال 1215 که «به انتظام مهمات صفحه آذربایجان نامزد» شد، تنها دوازده سال داشت و در سال 1219، سال آغاز دوره اول

جنگ‌های ایران و روس، شانزده سال بیشتر نداشت. در نتیجه، وی در این زمان در آستانه ورود به سن نوجوانی بود و اگرچه به اقتضای مقام و موقعیت و شرایط عصر، جنگجوی قابل‌به‌شمار می‌رفت، اما از جهت مراتب آگاهی و چاره‌جویی، در جایگاهی نبود که از در افکندن طرحی نو در عالم سیاست و لشکر سخن بگوید. این میرزاعیسی قائم بود که دریافت روزگار، دیگر روزگار هم‌اوردی شمشیر و خنجر و گرز و کمان با توپ و تفنگ و خمپاره نیست و لاجرم باید طرحی نو در انداخت. آن وزیر بی‌نظیر در حضور آن خسرو انجم احتشام جهد و جد تمام و نهایت سعی و اهتمام در آبادی مملکت و شادی رعیت مبذول داشت که نواب نایب‌السلطنه در میان خسروان در عدل و داد رایت انا و لاغیری افراشت و قاعده نظام و سایر تتبعات و کارخانه‌ها... که برای اهل ایران قاعده تمام داشت، به سعی و اهتمام قائم مقام، نواب نایب‌السلطنه این رسومات را بنا گذاشت (اکسیرالتواریخ: 396 - 7).

منابع متعدد در این عصر از اقدام عباس‌میرزا و قائم مقام در بنای نظام جدید سخن گفته‌اند. نظام جدید چه بود و چرا تأسیس شد؟

اگرچه پیاده و سواره از لشکر جرار خسرو جهاندار هرساله از عراق و فارس و کرمان و مازندران و خراسان به حراست این سامان تعیین می‌شد و لازمه جنگ و جدال تقدیم می‌رفت و خزاین این پادشاهی تباهی می‌گرفت، لیکن چون در جنگ و جهاد آیین‌نامه پیشین اسلامیان مرعی و معمول نبود، کار جنگ بر وجه دلخواه ساخته نمی‌شد و نواب نایب‌السلطنه به نظر دقت ملاحظه فرمودند که جنگ فرنگ همان نظام است که خداوند مجید در قرآن حمید اشاره به آن فرموده است و سپاه ایران نظام قدیم را از دست دادند و همان قاعده را مخالفان به‌دست گرفتند (دنبلی 1351: 1301).

علی‌رغم اعزام بی‌دریغ پیاده و سوار از ایالات و ولایات ایران به جبهه‌های جنگ با روسیه، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد و خبری از ظفر بر سپاهیان روس به گوش نمی‌رسید. علت این امر این بود که ایرانیان بر آیین پیشین اسلامیان نمی‌جنگیدند. در حالی که فرنگیان بر پایه اصل مذکور در قرآن می‌جنگیدند.

دنبلی در ادامه پیامبر اسلام را مؤسس نظام جدید می‌داند. نظامی که آیه کریمه الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانہم بنیان مرصوص «منصوص اوست به روشی نهاده شده بود که دامن غیرت به یکدیگر می‌دوختند و با شعله شمشیر، خرمن عدو می‌سوختند و صف جدال را به آیین و طراز صف نماز می‌ساختند. از ثبات و درنگ ایشان در میدان جنگ، کوه خارا

سنگ حسرت بر دل می‌نهاد و از نظام و دوام ایشان اتحاد و پیکر و نظم پروین از نظر بینندگان می‌افتاد. به رعایت این نظام، در اندک مدتی لشکر اسلام پادشاهان اطراف را منکوب و ممالک ایشان را به صدمات جهان آشوب لگدکوب کرده، زلال سنن دین از چشمه‌سار حق و یقین روان گردید. اما سرانجام به این نظام سستی و فتور راه یافته نظر به عدم اهتمام، این قاعده از دست ایرانیان رفت، در میان اروپا معمول گشت و در میان اهل فرنگ دایر شد (همان: 131).

ایران در این زمان فاقد ارتش حرفه‌ای و منظم بود و همان‌گونه که کثیری از مورخین این دوره از جمله منبع یاد شده و کسانی چون مستوفی و تهرانی توضیح داده‌اند، «قشون ایران از دیرزمان مرکب از سواره ایلی و پیاده چریکی بوده است که در موارد لزوم فرمانداران و حکام ولایات بدون هیچ قاعده و اساسی از افراد قلمرو خود جمع می‌کرده و به لشکرگاه می‌فرستاده‌اند و تا وقتی زیر اسلحه بودند مخارج آن‌ها را دولت به توسط سرکرده‌های آن‌ها باز هم بدون قاعده و حسابی می‌پرداخته است» (مستوفی 1371: 69؛ تهرانی 1379: 272).

چنین ارتش و سپاهی البته قواعد جنگجویی و مبارزه خویش را از زمینه و بنیاد اجتماعی خویش یعنی سازمان و ساختار قبیله‌ای اخذ می‌کرد. این زمینه و بنیاد نیز چیزی جز کارکرد دوگانه زندگی قبیله‌ای یعنی اقتصادی، جنگاوری یا چوپان - چریک نیست. انسان قبیله‌ای از یک سو به فعالیت اقتصادی می‌پردازد و از سوی دیگر به دلیل وظیفه دفاع از خویش همواره مسلح و آماده کاربست سلاح است. بنابراین جنگاور قبیله‌ای وظیفه صرف سپاهی‌گری و جنگجویی ندارد و الزاماً حسب شرایطی که قبیله در آن قرار دارد، به دفاع یا حمله می‌پردازد. بالطبع وقتی که از شرایط اجتماع قومی خویش خارج می‌شود و در قالب و شرایط دیگری دست به سلاح می‌برد، خارج از رفتار آموخته و الگوهای رفتاری خویش، نمی‌تواند بجنگد.

بنابراین نظم ظاهری و صف‌بندی سپاهیان را منشأ قدرت ارتش‌های اروپایی دانستن، نشان از ادراک غیرمطابق با واقع و آغاز انحراف در شناخت منشأ قدرت ارتش‌های مدرن اروپایی حکایت می‌کند. بسیاری از قدرت‌های شرقی در طول تاریخ به اتکای همین قشون و سپاهیان ایلی و قبیله‌ای به کشور ستانی و کشورداری پرداختند و پس از تسلط کشورهای اروپایی بر ممالک شرقی و پیدایش مستعمرات، تقریباً مردم اکثر ممالک مستعمره از طریق جنگ‌های نامنظم استعمارگران را از سرزمین خویش بیرون راندند.

قدرت ارتش‌های نوین از تکنولوژی جدید؛ یعنی تسلیحات ناریه نشأت می‌گرفت و نه از نظم و نظام ظاهری. اما در کمال تعجب، دنبلی بدون هیچ دلیل منطقی تفنگ را از محصولات نظام جدید می‌دانست که در گذشته به ایران آورده شده است، اما مورد توجه جدی قرار نگرفته است. «باز قاعده کار از دست رفت تا زمان سلطان حسین میرزای بایقرا، ملاحسین کاشفی واعظ طرح تفنگ را که در قرال فرنگ دایر بود به ایران نمونه آورده به تدریج می‌ساختند و در آن اوقات نظر به تعیش و راحت‌طلبی سلطان مزبور، فتور در قواعد جنگ به هم رسید. شاه اسماعیل صفوی طلوع کرد بنای کار او بر اخلاص و ارادت مریدان بود و در این زمان به قاعده «کل شیء یرجع الی اصله» حضرت نایب‌السلطنه قاعده قدیمه را ضمیمه ارادت صمیمه اهل ایران ساخت (همان: 132 - 131).

بنابراین حتی به فرض صحت مدعای ظهور نظام جنگ در اسلام و متروک شدن آن در اعصار بعدی و انتقال آن به قرال فرنگ و بازگشت مجدد به ایران، فناوری نظامی مدرن یا تسلیحات ناریه محصول نظام مذکور نتواند بود. زیرا منطقاً از مقدمه نظام جنگ، سلاح ناریه نتیجه نمی‌شود. از این رو فساد مقدمه، بالطبع فساد نتیجه را در پی دارد و فساد نتیجه، به این معناست که از همان ابتدای مواجهه ایران با ارتش‌های اروپایی فهم صحیحی از فناوری مدرن و ظهور تاریخی آن حاصل نشد.

نتیجه بعدی این مقدمه، عدم دریافت نسبت رابطه فناوری و علم مدرن (Science) است. به عبارت دقیق‌تر، از نظر قائم مقام و عباس میرزا، فنون و صنایع اروپایی، تفاوت ذاتی با فنون و صنایع قدیم نداشتند و تفاوت آن‌ها صرفاً در مرتبه و درجه بود، بنابراین مشکل از طریق یادگیری و تربیت شاگرد قابل حل به نظر می‌رسید.

اما در این مقطع ایرانیان در عرصه جنگ، ناگزیر از دستیابی به جنگ‌افزار آتشین بودند و تسلیحات مزبور در آن مقطع تنها از طریق خرید قابل دستیابی بود.

دولت ایران برای خرید تسلیحات جدید، ناگزیر به دولت‌های انگلیس و فرانسه متوسل شد. اما رقابت و تضاد و منافع دول مذکور و دوری و نزدیکی آن‌ها به روسیه، خطرهای اتکا و احتیاج به بیگانگان را آشکار کرد. رفع احتیاج از بیگانه اساس راهبرد عباس میرزا در نوسازی بود.

«منظور نظر آفتاب اثر نایب‌السلطنه آن است که در هیچ کار و هیچ صنعت اهالی ایران را احتیاج به اقلیم دیگر ضرورت نیافتد و ارباب سلیقه ایران و استادان صاحب ذهن، از حدت ذکا به کار اقلیم دیگر ننگرند (دنبلی 1351: 143).

این خواست و اندیشه بنیادی آن محصول تعقل و تأمل صرف نبود. بلکه محصول تجاربی بود که در جریان جنگ‌های دوره اول ایران و روس براساس احتیاج ایران به فرانسه و انگلیس حاصل آمده بود. اگرچه ناپلئون براساس قرار داد فین‌کن‌اشتاین متعهد شد که ایران را از حیث تسلیحات و تعلیم و تأسیس ارتش مدرن امداد نماید تا روس‌ها را از قفقاز و گرجستان اخراج کند، اما پس از معاهده تیلسیت بین فرانسه و روسیه، عملاً امدادرسانی هیأت فرانسوی مستقر در ایران به ریاست ژنرال گاردان بلاموضوع شد. سپس انگلیسی‌ها جانشین فرانسویان شدند، اما آن‌ها نیز در سخت‌ترین صحنه جنگ ایران و روس، یعنی جنگ اصلان‌دوز، سپاه ایران را تنها گذاشتند و شکست اصلان‌دوز، شکست قطعی ایران را در دوره اول جنگ‌های ایران و روس رقم زد. این دو حادثه عباس‌میرزا را به این نکته اساسی ملتفت ساخت که ایران اجباراً وارد عرصه‌ای شده است که با نیازها جدیدی روبه‌روست و در این شرایط، احتیاج به بیگانه به معنای انتقال مرکز تصمیم‌گیری سیاسی کشور به پایتخت‌های اروپایی است.

تحقق چنین امری به معنای نفی استقلال کشور و سپردن سرنوشت خویش به‌دست بیگانگان بود. بنابراین عباس‌میرزا مطامع دول اروپایی را نیک دریافته بود و اگرچه براساس طبیعت انسانی از مشاهده پیشرفت‌های فنی و صنعتی غرب متحیر و شگفت‌زده بود و این شگفتی را به هیچ روی پنهان نمی‌کرد و در مواجهه با افرادی نظیر ژوبر از راز و رمز پیشرفت‌های فنی و صنعتی غرب پرسش می‌کرد، اما واقعیت این است که اقدامات وی تا قبل از شروع جنگ‌های دوره دوم ایران و روس به این معناست که وی در برابر قدرت برتر سیاسی و فنی غرب، دچار خودباختگی و ناامیدی نشد. جریان اصلاحات و نوسازی به رهبری عباس‌میرزا بر این باور بود که با بوالهوسی و مصرف نمی‌توان به چاره‌جویی مسایل و معضلات پیش آمده پرداخت.

بنابراین، از نظر قائم مقام و عباس‌میرزا اگرچه با توجه به وضع موجود رجوع به بازار ممالک اروپایی و خرید محصولات و مصنوعات مدرن اجتناب‌ناپذیر بود، اما راه رفع حوائج جدید الظهور، تماشاگری و خریداری نبود. راه‌حل مسأله در تعلیم و تربیت افراد جامعه و انتقال فنون و صنایع به داخل کشور بود. نخستین گام، استفاده از اعضای هیأت ژنرال گاردان بود. «دیگر از جمله رکن اعظم نظام جدید، ساختن توپ و مشق توپ‌اندازی اهالی ایران است. حضرت نایب‌السلطنه توپچیان چابک دست دوزخ شرار از انگلیس و فرانسه چون

مستر لنزی و غیر او تعیین و مقرر فرمود و جوانان تنومند دلیر با غیرت قاعده‌دان توپچی گرفتند و بنای مشق کردن نهادند و کوره توپ‌ریزی و چرخ سوراخ کردن به وضع فرنگ ساخته گردید و از اول تا به اکنون قریب صد قبضه توپ صخره‌کوب جهان آشوب از کوره بیرون آمده و به سعی استادان ایران صورت اتمام یافته است» (همان: 133).

انتقال دانش فنی تولید سلاح تنها توپ را شامل نمی‌شد نمونه‌سازی از روی تفنگ‌های انگلیسی، ساخت کارخانه باروت‌کوبی در عرصه اسلحه‌سازی و سایر صنایع مورد نیاز از قبیل، باسمه کاری، ماهوت بافی، یکی پس از دیگری احداث شدند.

چنان‌که بیان شد، تعلیم و تربیت نیروی ماهر و متخصص برای قطع احتیاج از بیگانه و خروج از تماشاگری و ورود به عرصه بازیگری، اساس راهبرد نوسازی از نظر عباس‌میرزا به‌شمار می‌آمد.

این بازیگری البته ناگزیر با استفاده از یاریگری اروپاییان صورت می‌گرفت «از همه قرال فرنگ از سپاهیان و معلمان توپ و تفنگ و صنایع زیرک و طبیب و جراح در سرکار نایب‌السلطنه موجب خوار و پرورده احسان و اصطناع به اقران و امثال در افتخار و آن حضرت به حاضران خدمت خرسند نگشته، جمعی از آدمی‌زادگان این دیار از مهندس و طبیب و توپچی و اهل صنعت و معلم سپاه نصرت پناه به لندن که پایتخت پادشاه انگلیس است فرستاده، چند سال متوقف بودند و در کسب علوم و اخذ شیوه و رسوم آن دیار جهد بلیغ و اهتمام تمام می‌نمودند و... در این سال مهندسان و طبیبان و زیرکان و اهل تعلیم از آموختن و ریختن توپ و ساختن تفنگ چخماخ و اظهار تصنعات دیگر از آتش‌کاری و سوهان و صیقل‌گری و ابراز و اظهار هنروری کامل گشته از لندن مراجعت نموده، روی به درگاه آوردند. کسب علوم و اخذ فنون ایشان، در نظر مبارک جلوه استحسان بخشید و هریک به افزونی انعام و موجب و احسان محسود همگنان گشتند. اطبا و صنعت‌گران انگلیس نیز قابلیت ایشان را پسندیدند و حضرت نایب‌السلطنه بعد از ورود ایشان به این حدود مقرر فرمودند که چند نفر از اطفال بزرگان درگاه به طریق تعلیم و شاگردی و تلمذ نزد ایشان شتابند و به آموختن لغات و کسب صناعات پردازند (همان: 141).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، عباس‌میرزا تفاوت ذاتی صنایع جدید و قدیم را در نیافته بود و صنایع جدید را از جنس و سنخ قدیم می‌پنداشت و تصور می‌کرد براساس روابط

استاد و شاگردی می‌توان صنایع جدید را به صورت عام و صنایع جنگی را به صورت خاص در ایران تأسیس کرد. این نحو تلقی البته با شناخت ناقص و سطحی که ایرانیان از نحوه ورود روس‌ها به عالم و تمدن مدرن پیدا کرده بودند، بی‌مناسبت نبود. در برخی از منابع این عصر و از جمله در مهمترین آن‌ها یعنی مآثرسلطانیه، در ابتدای ورود به اخبار مربوط به آغاز جنگ ایران و روسیه مختصری در باب معرفی قوم روس و اقدامات پترکبیر در هدایت روس‌ها به سوی تمدن جدید سخن رفته است. در این مکتوبات، پترکبیر قهرمان و ناجی روسیه شناخته شده است. پادشاهی که به اروپای غربی رفت و علوم و فنون جدید را آموخت و مردم را در این راه تعلیم و تربیت کرد. و بنیان روسیه جدید را به وجود آورد. «پتر اول در سنه هزار و نود و هشت هجری متولد شد و چون به پادشاهی رسید قاعده‌ها نهاد و با صغر سن مانند سایر قرالات فرنگ مشق قاعده و نظام جنگ و آداب میدان حرب و تحصیل نام و ننگ می‌نمود و خود در میان سالدات تازه، مشق طبالی نمودی هوس بسیار در ساختن کشتی جنگ در روی دریا داشت. طبعی بلند و همتی ارجمند و سعی در کار و تلاش در کردار داشته، در وقتی که ایلچی به طرف هالند که یکی از قرال فرنگ است می‌فرستاد، خود نیز داخل نوکران ایلچی شده، در راه او را خدمت می‌نمود. چون به پایتخت هالند رسیدند از پیش ایلچی جسته خود را به کشتی جنگی انداخت و داخل نجاران شد و مدتی با آن‌ها کار کرد و چون می‌شنید که در انگلیس نجاران قابل و کشتی‌سازان ماهر هستند، به انگلیس رفت. دو سال در آن‌جا روزها نجاری می‌کرد و شب‌ها برای استحضار به قوانین و رسوم کار و رفتار مردم به کوچه و محلات آن شهر در گردش بود و علمی بر علم خود می‌افزود. بعد از مراجعت به ولایت خود، مردم را حکم به سیاحت نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سیاع داشتند، به دایره آدمیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت می‌کوشید و در اندک زمانی سی هزار سپاه به نظام آوردند و به تدریج ارباب صنایع از هر جا روی به مملکت روس آوردند و انتشار صنعت‌های خوب کردند و صنایع آن‌جا نیز مثل سایر قرال فرنگ شهرت کرد» (دنبلی 1351: 100 - 101).

پتر دوبار دیگر به اروپای غربی سفر کرد و پس از بازگشت به روسیه «لشگری عظیم آراسته، لنگرگاه‌ها و کشتی‌های جنگی در بنادر روسیه بنا کرده و قلعه ساخت و در آبادانی ولایت افزود و اهالی روسیه را از اعتقادات فاسده باز داشته، به دین عیسوی آورد و قواعدی

که به کار دولت آید گذاشت و شهرها و عمارت‌ها ساخت و چشمه‌ها جاری کرد و رودخانه‌ها به جهت گذشتن کشتی‌ها پست کرد (همان: 102).

پطر قهرمان نجات روسیه بود. مردی که یک تنه مردم روسیه را از سلک «حیوانات سبع و بهائم» خارج و به دایره آدمیت آورد. علوم و فنون و صنایع را در میان آن‌ها منتشر کرد. شرایطی فراهم ساخت که ارباب صنایع به روسیه روی آوردند و به ترویج صنایع پرداختند و در نهایت روسیه را از حیث قدرت و ثروت به پای سایر قراتل فرنگ رسانیدند. به‌طور طبیعی، پطرکبیر از نظر جریان اصطلاحات و نوسازی الگو و اسوه‌ای بی‌بدیل و بی‌همتا بود و خواسته و ناخواسته مورد تقلید قرار می‌گرفت. به همین دلیل، عباس‌میرزا در سال 1242/م 1826 ق در روزنامه‌های اروپایی درخواستی منتشر کرد تا اروپاییان به ایران بیایند و در ایران ساکن شوند. «هرکس از اهل فرنگ اراده نماید بیاید در آذربایجان که تبریز پایتخت آن‌جاست، ساکن شود [...] و اصولاً بهتر است اروپاییانی که پی‌درپی به آفریقا و گرجستان و داغستان می‌روند، به ایران بیایند و در ایران زندگی کنند و ایرانیان را با تمدن غرب آشنا نمایند (بهنام 1375: 23)¹.

طبیعتاً انتظار و چشم داشت درک تفاوت ذاتی صنایع جدید و قدیم و نسبت صنعت جدید با علم جدید و نسبت علم جدید با فکر جدید از سوی عباس‌میرزا و جریان اصلاحات و نوسازی در آغازین مراحل مواجهه با تمدن جدید غرب، امری گزاف به‌شمار می‌آید. فراروی از ادراک و تدبیر حسی و اهتمام به تعقل و تأمل اساسی در چنین امری، از سویی نیازمند زمان و از سوی دیگر سعی و خطای مکرر و نقادی خویش است. اما عملاً در سال‌های بعد چنین اتفاقی رخ نداد. نه تنها چنین اتفاقی رخ نداد، بلکه سیزده سال فاصله جنگ اول تا دوم ایران و روس زمان نسبتاً زیاد و قابل توجهی در بسط و تکمیل اقدامات آغاز شده در جهت نوسازی ارتش و صنایع نظامی و غیرنظامی بود. اما شکست سنگین در جنگ‌های دوره دوم، معنایی جز عدم توفیق جریان نوسازی نداشت. راهبرد بازیگر - یاریگر عباس‌میرزا و قائم مقام، به جد و جهد تعقیب نشد و عملاً «به واسطه شکست ایرانی‌ها از روسیه، قاجاریه چنان مرعوب روس‌ها شدند که از خود بی‌خود گشته و راه را از چاه امتیاز ندادند و ندانستند چه کنند (تهرانی 1379: 314).

بنابراین دولت مستعجل اقدامات نوسازانه عباس‌میرزا در زمان خود وی از رونق افتاد و با عهدنامه ترکمن‌چای سیل کالاهای روسی و اروپایی به ایران سرازیر شد و «احتیاج ایران به

1 - آقای بهنام مطلب مذکور را از مقاله «فرنگ و فرنگی مآبی» نوشته هما ناطق اخذ کرده است.

اقالیم دیگر» روز به روز شدت گرفت و رواج مصرف پارچه‌های اروپایی در ایران، مراکز پارچه بافی کشور را یکی پس از دیگری با ورشکستگی مواجه می‌ساخت و از آن‌جا که پرداخت قیمت کالاهای وارداتی عمدتاً با طلا و نقره و جواهرات صورت می‌گرفت، بخش عمده‌ای از اندوخته طلا و نقره کشور از کف می‌رفت و به جیب تولیدکنندگان و تجار اروپایی سرازیر می‌گشت. امری که در سال‌های بعد به قول رابرت گرانث واتسن به مشکلی اساسی در عرصه اقتصاد ایران تبدیل شد (واتسن بی تا: 34).

در این شرایط محمدشاه سعی کرد تا قول و فعل پدر را تکرار کند. «شاهنشاه جهان پناه را در ساعت جلوس عزم جزم آمد که آن‌چه اهل ایران را مایحتاج است نگذارد که از دول خارجه آورند بلکه ایشان را تربیت کرده، خود از عهده بافتن ملبوس و غیره برآیند، لهدا خارا را در دارا السلطنه تبریز و دارالمؤمنین کاشان و مشهد مقدس جملگی بهتر از اهل فرنگ از کار در آرند؛ این‌که تجار و بازرگانان از دول خارجه آمده، از ایران اقمشه و امتعه به آن حدود برند» (اعتضاد السلطنه 1351: 409).

نه تنها عزم جزم محمدشاه به نتیجه نرسید، بلکه اقدامات وزیر وی حاج میرزا آقاسی در توپ‌ریزی و باروت‌کوبی نیز دردی از بحران نوسازی ایران دوا نکرد؛ زیرا نه به تأسیس ارتش مدرن انجامید و نه فناوری نظامی مدرن را تأسیس و ترویج کرد.

البته اگر خلاف این امر رخ می‌داد، عجیب می‌نمود؛ زیرا چنان‌که گفته آمد، درک مبانی و ماهیت تمدن جدید و توجه به تقدیر فکری آن از سوی عباس میرزا و قائم مقام در آغاز مواجهه با تمدن جدید اگر نه غیرممکن اما، بسیار دشوار بود. اما حداقل از منظر مواجهه حسی با مشکلات و معضلات نوظهور ناشی از مواجهه و مقابله با ارتش‌های اروپایی، فهم و درک قابل دفاعی از مسأله داشتند و به ابزارهای مادی قدرت آنان پی برده بودند و اساس تدبیر آنان در نوسازی سپاه و اسلحه براساس راهبرد بازیگر - یاریگر، کاملاً درست بود. اما این تدبیر زمانی می‌توانست محقق شود که ارتش و اسلحه مدرن جزئی از نظام تمدنی مدرن انگاشته شود و بنابراین تمام مقتضیات و لوازم آن فراهم شود. در حالی که تأمل در اقدامات این عصر نشان می‌دهد، برخلاف وجود نشانه‌هایی دال بر توجه به سایر جنبه‌های تمدن جدید، نظام جدید به صورت مجزا و منفک از کل تمدن جدید مورد توجه واقع شده بود. صرف‌نظر از این‌که چنین تدبیری به هیچ روی قابل تحقق نیست، تدابیر لازم برای تحقق آن نیز فراهم نشد.

نتیجه گیری

از آغاز اقدامات عباس میرزا تا مرگ وی در سال 1249ق، بیست و هفت سال طول کشید. قریب سه دهه زمان فرصت لازم و کافی را برای نوسازی کامل ارتش ایران از حیث سازماندهی و به کارگیری تسلیحات مدرن فراهم ساخت. اما در هنگام مرگ عباس میرزا، نه تنها سازمان نظامی ایران تغییر بنیادین را به خود ندیده بود و تنها در آذربایجان، ارتش شبه مدرن ایجاد شده بود، بلکه راهبرد نوسازی بازیگر - یاریگر به جریانی فراگیر در نوسازی ایران منجر نشد. طبعاً وقتی جریان اصیل فوق به نتیجه نرسید، فهم سطحی و ناقص حاج میرزا آقاسی از توپ و مهمات آن، محلی از اعراب در نوسازی ارتش و تمدن ایران نداشت.

منابع

- آل داود، سیدعلی. 1371. *نامه‌های امیرکبیر به انضمام نوادیر الامیر*. چاپ اول. تهران: نشر تاریخ ایران.
- اعتضادالسلطنه. 1330. *اکسیرالتواریخ*. به کوشش جمشید کیان فر. تهران: ویسمن.
- _____ 1351. *فتنه باب*. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی. چاپ دوم. تهران: انتشارات بابک.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان مراغه‌ای. 1345. *روزنامه خاطرات*. چاپ ایرج افشار. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ 1348. *خوابنامه*. به اهتمام محمود کتیرایی. تهران: کتابخانه طهوری.
- _____ 1349. *صدرالتواریخ*. به اهتمام حمد مشیری. چاپ اول. تهران: وحید.
- _____ 1367. *المآثر و الآثار یا چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه*. جلد اول. چاپ ایرج افشار. چاپ اول. تهران: انتشارات اساطیر.
- _____ 1367. *تاریخ منتظم ناصری*. جلد 3. به اهتمام محمداسماعیل رضوانی. چاپ اول. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- _____ 1367. *مراه البلدان*. جلد چهارم. چاپ دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اورسل، ارنست. بی تا. *سفرنامه اورسل*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: انتشارات زوار.

- بروگش، هینرش. 1368. سفری به دربار سلطان صاحبقران. ترجمه کرد بچه. چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- بهنام، جمشید. 1375. ایرانیان و اندیشه تجدد. چاپ اول. تهران: فرزانه روز.
- پولاک، یاکوب ادوارد. 1361. سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان). ترجمه کیکائوس جهاننداری. چاپ اول. تهران: انتشارات خوارزمی.
- تحویل دار، میرزاحسین. 1342. جغرافیای اصفهان. تصحیح منوچهر ستوده. چاپ اول. تهران: دانشگاه تهران.
- تهرانی، محمدعلی کاتوزیان. 1379. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جمالزاده، سیدمحمدعلی. 1362. گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران. چاپ اول. تهران: کتاب تهران.
- جهانگیر میرزا. بی تا. تاریخ نو. چاپ عباس اقبال. تهران: انتشارات علمی.
- حاج سیاح. 1356. خاطرات حاج سیاح. چاپ حمید سیاح و سیف الله گلکار. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- خورموجی، محمدجعفر. 1363. حقایق الاخبار ناصری. چاپ حسین خدیو جم. چاپ دوم. تهران: نشرنی.
- دنبلی، عبدالرزاق مفتون. 1351. مائرسلسلانیه. غلامحسین صدری افشار. چاپ دوم. تهران: انتشارات ابن سینا.
- دوگاردان، کنت آلفرد. 1362. خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. چاپ همایون شهیدی. چاپ دوم. گزارش فرهنگ و تاریخ ایران.
- ژوبر، پام. 1347. مسافرت به ایران و ارمنستان. ترجمه محمود مصاحب. تبریز: کتابفروشی چهره با همکاری انتشارات فرانکین.
- صفایی ابراهیم. 1352. اسناد گزیده از سپهسالار و ظل السلطان. چاپ دوم. تهران.
- عباس میرزا. بی تا. روابط ناپلئون و ایران. تهران: جیل الممتین.
- فسایی، حاج میرزاحسن حسینی. بی تا. تاریخ فارسنامه ناصری. تهران: کتابخانه سنایی. چاپ سنگی.
- قائم مقامی، جهانگیر. 1348. یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلالیریان تا پهلوی. چاپ اول. تهران: انتشارات ستاد بزرگ ارتش داران.
- قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. بی تا. منشآت. به اهتمام محمد عباسی. تهران: انتشارات شرق.
- قائم مقام فراهانی، میرزابزرگ. بی تا. رساله جهادیه. به اهتمام جهانگیر قائم مقامی. تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.

- قزوینی، محمدشفیع. 1370. قانون قزوینی. چاپ ایرج افشار. تهران: طلایه.
- کربلایی، شیخ حسن. 1361. قرارداد رژی 1890 م یا تاریخ انحصار دخانیات در سال 1309. چاپ دوم. تهران: مبارزان.
- مخبرالسلطنه هدایت، مهدی قلی. 1363. خاطرات و خطرات. چاپ چهارم. تهران: کتابفروشی زوار.
- _____ 1363. گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت. به اهتمام محمدعلی صولتی. چاپ دوم. تهران: نشرنقره.
- مستوفی، عبدالله. 1373. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. جلد اول. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی زوار.
- نادر میرزا. 1360. تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز. به اهتمام محمد مشیری. چاپ سوم. تهران: اقبال.
- ناصرالدین شاه. 1362. سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ (سفر اول). چاپ دوم. اصفهان: انتشارات مشعل با همکاری انتشارات غزل.
- _____ 1363. سفرنامه فرنگستان (سفر دوم). به اهتمام ایرج افشار تهران. چاپ دوم. شرق.
- ناظم الاسلام کرمانی. 1363. تاریخ بیداری ایرانیان. جلد 3. چاپ سوم. امیرکبیر.
- واتسن، رابرت گرانت. بی تا. تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال 1858. ترجمه ع. وحید مازندرانی. سخن.
- هدایت، رضا قلی خان. 1356. سفارتنامه خوارزم. چاپ علی حصوری. چاپ اول. تهران: طهوری.